

از سکوت تا سرود

روایتی از یک مدیر و مدرسه‌ای که دوباره زنده شد

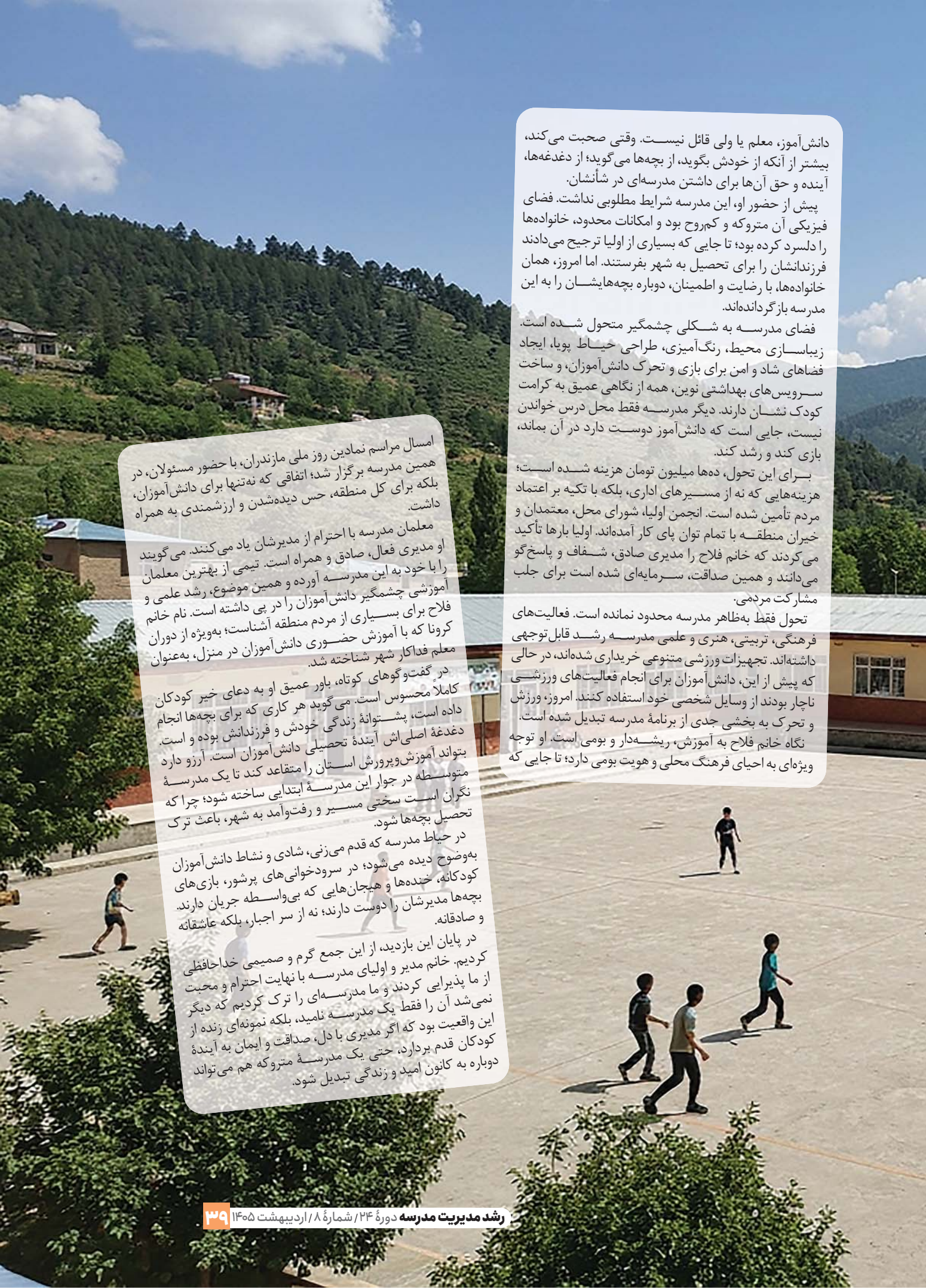
● علی خانزاد، مدیر دبستان، آمل

وقتی پا به محوطهٔ مدرسهٔ **شهید سقا اصغرنیا پنج‌کتی** گذاشتم، ناخودآگاه ایستادم. نه چون راه را گم کرده باشم؛ برای اینکه ذهنم هنوز دنبال تصویر قدیمی یک مدرسهٔ روستایی متروکه می‌گشت که در عمق سکوت فرو رفته است. اما چشم‌هایم چیز دیگری می‌دید. اینجا زنده بود. نفس می‌کشید. پر از صدا، رنگ، حرکت و لبخند.

مدرسه‌ای در دل طبیعت سبز روستاهای اطراف شهرستان آمل، با دورنمایی از کوه و جنگل، در زمینی به وسعت چهار هزار متر مربع. مدرسه‌ای که پنج روستای **آغوزکتی، مارکتی، سرهنگ‌کتی، کردکتی** و **کاسب‌محله** را پوشش می‌دهد و به همین دلیل سال‌هاست آن را «مدرسهٔ پنج‌کتی» می‌نامند. اما آنچه امروز این مدرسه را متفاوت کرده، نه وسعت زمین است و نه موقعیت جغرافیایی، بلکه انسان‌هایی هستند که به آن جان دوباره بخشیده‌اند.

در مرکز این تحول، خانم **صدیقه فلاح** ایستاده است؛ مدیری با ۲۶ سال سابقه در آموزش‌وپرورش، که بخش عمده‌ای از این سال‌ها را در پایهٔ اول سپری کرده است؛ معلمی که الفبای آموزش را با صبر و عشق آموخته و چهار سال است مسئولیت مدیریت را پذیرفته است. امسال نخستین سال حضور او در این مدرسه است، اما نشانه‌های تغییر آن‌قدر عمیق و ملموس‌اند که گویی سال‌هاست برای اینجا برنامه داشته است.

خانم فلاح مدیری است صمیمی، خوش‌بیان، پرانرژی و در عین حال دقیق و پیگیر؛ مدیری که فاصله‌ای میان خود و



دانش‌آموز، معلم یا ولی قائل نیســـت. وقتی صحبت می‌کند، بیشتر از آنکه از خودش بگوید، از بچه‌ها می‌گوید؛ از دغدغه‌ها، آینده و حق آن‌ها برای داشتن مدرسه‌ای در شأنشان.

پیش از حضور او، این مدرسه شرایط مطلوبی نداشت. فضای فیزیکی آن متروکه و کم‌روح بود و امکانات محدود، خانواده‌ها را دلسرد کرده بود؛ تا جایی که بسیاری از اولیا ترجیح می‌دادند فرزندانشان را برای تحصیل به شهر بفرستند. اما امروز، همان خانواده‌ها، با رضایت و اطمینان، دوباره بچه‌هایشـــان را به این مدرسه بازگردانده‌اند.

فضای مدرســـه به شـــکلی چشمگیر متحول شـــده است. زیباســـازی محیط، رنگ‌آمیزی، طراحی حیـــاط پویا، ایجاد فضاهای شاد و امن برای بازی و تحرک دانش‌آموزان، و ساخت ســـرویس‌های بهداشتی نوین، همه از نگاهی عمیق به کرامت کودک نشـــان دارند. دیگر مدرســـه فقط محل درس خواندن نیست، جایی است که دانش‌آموز دوســـت دارد در آن بماند، بازی کند و رشد کند.

بـــرای این تحول، ده‌ها میلیون تومان هزینه شـــده اســـت؛ هزینه‌هایی که نه از مســـیرهای اداری، بلکه با تکیه بر اعتماد مردم تأمین شده است. انجمن اولیا، شورای محل، معتمدان و خیران منطقـــه با تمام توان پای کار آمده‌اند. اولیا بارها تأکید می‌کردند که خانم فلاح را مدیری صادق، شـــفاف و پاسخ‌گو می‌دانند و همین صداقت، ســـرمایه‌ای شده است برای جلب مشارکت مردمی.

تحول فقط به‌ظاهر مدرسه محدود نمانده است. فعالیت‌های فرهنگی، تربیتی، هنری و علمی مدرســـه رشـــد قابل‌توجهی داشته‌اند. تجهیزات ورزشی متنوعی خریداری شده‌اند، در حالی که پیش از این، دانش‌آموزان برای انجام فعالیت‌های ورزشـــی ناچار بودند از وسایل شخصی خود استفاده کنند. امروز، ورزش و تحرک به بخشی جدی از برنامهٔ مدرسه تبدیل شده است.

نگاه خانم فلاح به آموزش، ریشـــه‌دار و بومی است. او توجه ویژه‌ای به احیای فرهنگ محلی و هویت بومی دارد؛ تا جایی که امسال مراسم نمادین روز ملی مازندران، با حضور مسئولان، در همین مدرسه برگزار شد؛ اتفاقی که نه‌تنها برای دانش‌آموزان، بلکه برای کل منطقه، حس دیده‌شدن و ارزشمندی به همراه داشت.

معلمان مدرسه با احترام از مدیرشان یاد می‌کنند. می‌گویند او مدیری فعال، صادق و همراه است. تیمی از بهترین معلمان را با خود به این مدرســـه آورده و همین موضوع، رشد علمی و آموزشی چشمگیر دانش‌آموزان را در پی داشته است. نام خانم فلاح برای بســـیاری از مردم منطقه آشناست؛ به‌ویژه از دوران کرونا که با آموزش حضـــوری دانش‌آموزان در منزل، به‌عنوان معلم فداکار شهر شناخته شد.

در گفت‌وگوهای کوتاه، باور عمیق او به دعای خیر کودکان کاملاً محسوس است. می‌گوید هر کاری که برای بچه‌ها انجام داده است، پشـــتوانهٔ زندگی خودش و فرزندانش بوده و است. دغدغهٔ اصلی‌اش آیندهٔ تحصیلی دانش‌آموزان است. آرزو دارد بتواند آموزش‌وپرورش اســـتان را متقاعد کند تا یک مدرســـهٔ متوســـطه در جوار این مدرســـهٔ ابتدایی ساخته شود؛ چرا که نگران اســـت سختی مســـیر و رفت‌وآمد به شهر، باعث ترک تحصیل بچه‌ها شود.

در حیاط مدرسه که قدم می‌زنی، شادی و نشاط دانش‌آموزان به‌وضوح دیده می‌شود؛ در سرودخوانی‌های پرشور، بازی‌های کودکانه، خنده‌ها و هیجان‌هایی که بی‌واســـطه جریان دارند. بچه‌ها مدیرشان را دوست دارند؛ نه از سر اجبار، بلکه عاشقانه و صادقانه.

در پایان این بازدید، از این جمع گرم و صمیمی خداحافظی کردیم. خانم مدیر و اولیای مدرســـه با نهایت احترام و محبت از ما پذیرایی کردند و ما مدرســـه‌ای را ترک کردیم که دیگر نمی‌شد آن را فقط یک مدرســـه نامید، بلکه نمونه‌ای زنده از این واقعیت بود که اگر مدیری با دل، صداقت و ایمان به آیندهٔ کودکان قدم بردارد، حتی یک مدرســـهٔ متروکه هم می‌تواند دوباره به کانون امید و زندگی تبدیل شود.